

پیش‌خواب

در حاشیه انتشار اثر تاریخی «وحدت نه مصلحتی است نه سلیقه‌ای»

مبانی نظری و تاریخی وحدت اسلامی

■ **احمدعلی رسایی**

هر چند مطالعه رساله‌ای که از آن سخن می‌رود، بهترین شرح‌دهنده علت نامگذاری آن است، ولی توضیحی پیرامون نامی که مؤلف محترم آن برای رساله خود انتخاب کرده، لازم

دیده می‌شود، شاید خواننده مایل باشد قبل

از اتمام رساله، انگیزه‌ای را که منجر به انتخاب این نام شده است، بداند. اهل تحقیق و حتی آن عده‌ای که بیش از دیگران با مطالعه مأنوس هستند می‌دانند، بوده‌اند و هستند عده‌ای که در انجام وظایف تعیین شده لازم‌ه جامعه با اعمال سلیقه شخصی، بیراهه‌ای را در کنار راه مستقیم سعادت فرد و جامعه فراهم می‌آورند و تردید نیست بیراهه انحراف از صراط مستقیم است و مسلماً فرد را به سمت و سویی می‌کشاند که سقوط همه‌جانبه جامعه را همراه دارد. فرقه‌سازی در ادیان ابراهیمی خاصه دین مبین اسلام از همان بیراهه‌هایی است که به بدبختی فرد و سقوط جامعه می‌انجامد و متأسفانه در جامعه اسلامی سنی نشین وهابیت تکفیری مورد حمایت استکبار جهانی و تصوف تحریف‌گر اسلام ناب و در اسلام شیعی برای برخورد با اثنی عشری بودن امامان که تقاتب‌کننده خاتمیت بعد از اتمام دوران حیات جسمانی خاتم پیامبران ر کن ارکان است، زیدیه که شیعیان چهار امامی خوانده شده‌اند و اسماعیلیه که امامت حضرت امام کاظم(ع) را انپذیرفتند و صوفیان که به حمایت همه‌جانبه عباسیان مانع رجوع امت نبوی به جانشینان آسمانی آن حضرت شدند و در ادامه این بیراهه‌ها شیخیه که با ابداع رکن رابع فتنه بابیه و بهائیه شد، همان بیراهه‌هایی هستند که به ضلالت و گمراهی ختم شده‌اند و می‌شوند. وحدت که نه فقط از جمله لازم‌های عصر شیطنت استکبار جهانی و یگانه مانع استیلاي ناجوانمردانه



فتنه ضدانسانی صهیونیسم جهانخواز زمان ماست، بلکه به گواهی تاریخ وحدت لازم‌ه همیشگی بوده، هست و خواهد بود، از جمله راه‌های مستقیمی است که در تمامی دوره‌هایی که بر او گذشته است با اعمال سلیقه‌های شخصی و اظهارات مصلحتی عذای شهرت‌طلب که مایلند به هر قیمتی ولو به سر و گردنی از افراد هم‌عصر خود برتری داشته باشند با موانع بعضاً بسیار صعب و خطرناک مواجه شده است. لازم به تذکر نیست زمانی که وحدت ایمانی، وحدت سیاسی، وحدت نظامی و وحدت... گرفتار موانع سلیقه‌ای یا مصلحتی شود یکپارچگی نظام که لازم‌ه بقا و استقلال هر ملت و ایینی است، آسیب‌پذیر می‌شود. مؤلف محترم سعی کرده است، به اندازه‌ای که رساله‌اش به صورت مانعی سلیقه‌ای برای لازم‌ه وحدت امت اسلامی مشکل آفرینی نکند، گفته باشد «وحدت آری حق کشی نه» و لذا شخصیت‌های صاحب‌نظر دینی شیعه و سنی جسارت به مقدسات امت اسلامی را بدترن و مملکت‌تر ضربه به اصل لازم‌ه وحدت دانسته‌اند. یقیناً آنان که در جمع اهل سنت و شیعیان پند: به گیتی مزن جز به نیکی نفس

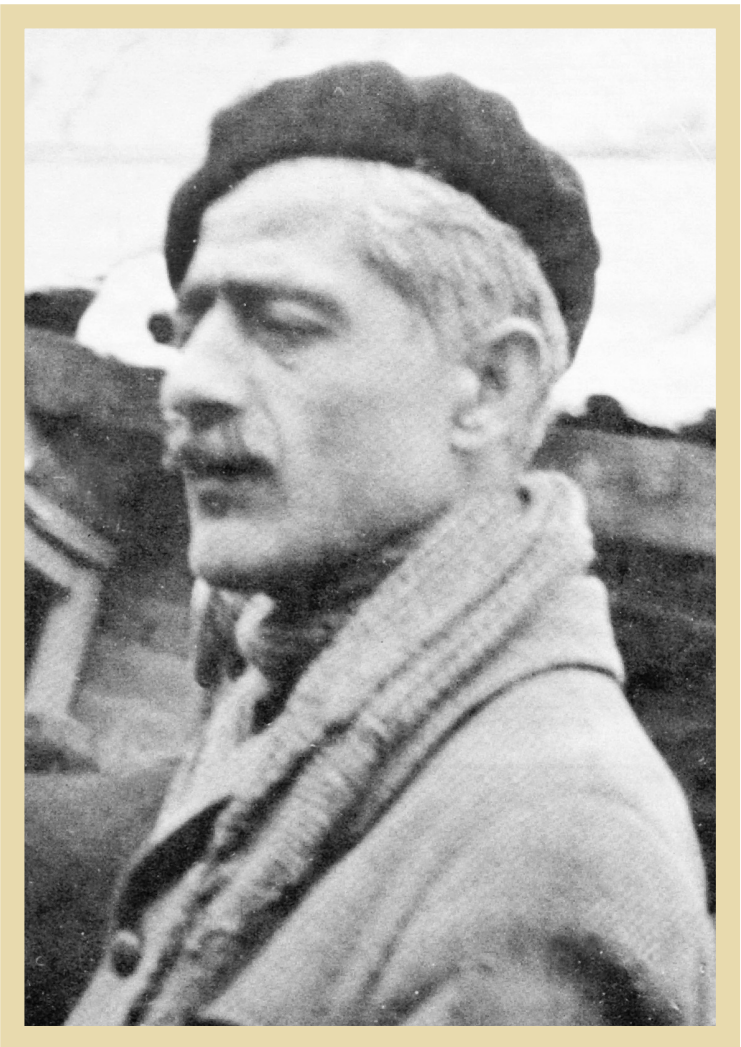
قدم زن تو در راه نیکان و پس رافقیهید و برقراری جامعه را در وحدت افراد آن دانسته‌اند به این گونه پندهای ناصحانه که دلسوزان با کلام و قلم گوشزد می‌کنند کره‌داند و سعی در مانع یا موانع‌زدایی از مسیر حرکت وحدت امت اسلامی می‌کنند. یقیناًانسان مؤمن و متعهد به اسلام که معتقد به خدا، پیامبر، قرآن و ائمه معصومین(ع) است با توجه به اینکه تکامل آکنشایی خود را در رحم دنیا بر اساس اراده و اختیار خود می‌داند، به این مهم توجه می‌کند و یقین دارد تخلص از وظیفه و وحدت، سازندگی جامعه اسلامی را دچار مشکلات عدیده‌ای می‌کند. مسلمان متعهد با تمام وجود جهات مادی و معنوی را در سازندگی شخصی و اجتماعی منظور نظر دارد و افسراط و تقطیر را خطر آفرین می‌داند. چنین مسلمانی به موازات رضای غرایز و تأمین سلیقه‌ها متوجه جنبه‌های معنوی و تمایلات عالی خود نیز هست و هم‌زمان با اطاعت کامل از رهبر زمامدار جامعه اسلامی و به کار بستن دقیق قوانین دین مبین که از جمله وظایف مسلمانی است به دشمن مشترک توجه می‌کند و به لطافت اختلاف و نتایج شوم آن بی‌اعتنا نخواهد بود و مسلماً چنین مسلمانی نمی‌تواند برای جامعه‌ای که عضوی از آن محسوب می‌شود ضرری همراه داشته باشد و برای اداره‌کنندگان آن جامعه که ولی امر و وارث امامت در رأس آن قرار دارد مشکل آفرینی کند.

■ **محمدرضا کائینی**

نامه‌ای که در این‌ نوشتار بخش‌هایی از آن را نقل و تحلیل کرده‌ایم، نگاشته **جلال آل احمد** به علی اسفندیاری معروف به «نیما» یا «شیخ» است، آنگاه که نام او را در دعوت به فستیوال چپ‌ها در بخارست دیده بود. این سند تاریخی، اگرچه به بهانه موضوعی معین و به شخصی مشخص نگاشته شده، اما پیامی دارد فراتر از زمان و فرد که باید آن را در یافت، ازجمله آنکه:

۱- **آل‌احمد** این نامه را در زمانی نگاشته است که «چپ» قدرت مسلط و مطلوب بسیاری با اعمال سلیقه‌های شخصی و اظهارات مصلحتی عذای شهرت‌طلب که مایلند به هر قیمتی ولو به سر و گردنی از افراد هم‌عصر خود برتری داشته باشند با موانع بعضاً بسیار صعب و خطرناک مواجه شده است. لازم به تذکر نیست زمانی که وحدت ایمانی، وحدت سیاسی، وحدت نظامی و وحدت... گرفتار موانع سلیقه‌ای یا مصلحتی شود یکپارچگی نظام که لازم‌ه بقا و استقلال هر ملت و ایینی است، آسیب‌پذیر می‌شود. مؤلف محترم سعی کرده است، به اندازه‌ای که رساله‌اش به صورت مانعی سلیقه‌ای برای لازم‌ه وحدت امت اسلامی مشکل آفرینی نکند، گفته باشد «وحدت آری حق کشی نه» و لذا شخصیت‌های صاحب‌نظر دینی شیعه و سنی جسارت به مقدسات امت اسلامی را بدترن و مملکت‌تر ضربه به اصل لازم‌ه وحدت دانسته‌اند. یقیناً آنان که در جمع اهل سنت و شیعیان پند: به گیتی مزن جز به نیکی نفس

قدم زن تو در راه نیکان و پس رافقیهید و برقراری جامعه را در وحدت افراد آن دانسته‌اند به این گونه پندهای ناصحانه که دلسوزان با کلام و قلم گوشزد می‌کنند کره‌داند و سعی در مانع یا موانع‌زدایی از مسیر حرکت وحدت امت اسلامی می‌کنند. یقیناًانسان مؤمن و متعهد به اسلام که معتقد به خدا، پیامبر، قرآن و ائمه معصومین(ع) است با توجه به اینکه تکامل آکنشایی خود را در رحم دنیا بر اساس اراده و اختیار خود می‌داند، به این مهم توجه می‌کند و یقین دارد تخلص از وظیفه و وحدت، سازندگی جامعه اسلامی را دچار مشکلات عدیده‌ای می‌کند. مسلمان متعهد با تمام وجود جهات مادی و معنوی را در سازندگی شخصی و اجتماعی منظور نظر دارد و افسراط و تقطیر را خطر آفرین می‌داند. چنین مسلمانی به موازات رضای غرایز و تأمین سلیقه‌ها متوجه جنبه‌های معنوی و تمایلات عالی خود نیز هست و هم‌زمان با اطاعت کامل از رهبر زمامدار جامعه اسلامی و به کار بستن دقیق قوانین دین مبین که از جمله وظایف مسلمانی است به دشمن مشترک توجه می‌کند و به لطافت اختلاف و نتایج شوم آن بی‌اعتنا نخواهد بود و مسلماً چنین مسلمانی نمی‌تواند برای جامعه‌ای که عضوی از آن محسوب می‌شود ضرری همراه داشته باشد و برای اداره‌کنندگان آن جامعه که ولی امر و وارث امامت در رأس آن قرار دارد مشکل آفرینی کند.



جلال آل احمد در حاشیه مراسم تشییع پیکر فروغ فرخ‌زاد در گورستان قهستان تهران

ماریخ

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۲۹

د

نامه جلال پیامی فراتر از موضوع و مخاطب خویش دارد. او در واقع انتقاد روشنفکری ایرانی در برابر کانون‌های قدرت جهانی را به نقد کشیده و زمینه‌های آن را کاویده است. او هشدار می‌دهد که عواملی چون: بقای آوازه، قدرناشناسی اطرافیان و جامعه، مآخوذ به حیاشدن در برابر مراجعات و سفارش‌ها و هزار عامل دیگر، نباید نخبه ایرانی را برای مشارکت در چنین نمایش‌هایی قانع سازد

جستارهایی در نامه عتاب آلود جلال آل احمد به یک دوست در پی شرکت او در فستیوال بخارست

نام و پیامی فراگیر خلق کرد که نتیجه آن را هنوز در مخاطبان پر شمار آ‌شارش می‌توان سراغ گرفت.

■ **با اطلاق پیری می‌خواهم شما را محکوم کنم!**

جلال آل‌احمد در نامه به نیما پوشیچ، ترجیع‌بند «دوست پیر شده‌ام آقای نیما» را برگزیده است. اینکه‌او از پیری چه مفهومی مراد کرده، چیزی است که خود لازم دیده در صدرنامه انتقادی‌اش بدان بپردازد: «چندنی پیش پای اعلامیه‌ای که به عنوان دعوت برای تهیه مقدمات مسافرت به فستیوال بخارست منتشر شده بود، نام شما را نیز خواندم. عده‌ای از استادان دانشگاه و مهندس‌ها و دکترها نیز پای آن اعلامی را امضا کرده بودند که من هرچه فکر کردم تا ببینم بین شما و آن عده سی و چند نفری امضاکنندگان آن ورقه، چه وجه تشابهی هست به جایی نرسیدم.

در میان امضاکنندگان، گذشته از یک عده «آن دسته»‌ای که راه خودشان را می‌روند و حرجی بر سر رنگ‌تر بود، می‌دانست چگونه روزی در مدح شرکت نفت انگلیس و روزی دیگر در مدح قفقاز شعی برسرآید و تلویحا صله‌ای بطلبد و شما این‌را به بلد نبوده‌اید) که شما هم مثل او به چنین کاری فقط از سر پیری برخاسته‌اید. تصدیق می‌فرمایید که آدم وقتی پیر شد بیش از یک جوان - خیلی بیشتر از یک جوان - در جست‌وجوی مستمسک است - مستمسکی که برای بقا- برای خلود و حتی برای بود و نمود، وحشت نیستی، پیران را به عجله وامی‌دارد و به کارهایی می‌گمارد که یک جوان همیشه به آینده موکولش می‌کند و چون امضای شما در پای چنین اعلامیه‌ای در دست ششبه به آن تمایل سر پیری ملک‌الشعرا است، دست‌کم از این نظر می‌توان شما را بخشید. یعنی نسل جوان شما را می‌بخشد اما فقط در این مورد.

در میان کسانی که مثل شما امضای خودشان را زیر آن ورقه گذاشته‌اند، کسان دیگری هم هستند که من با آنها دوستی‌هایی دارم یا آشنایی‌هایی، با حق سلام و علیکی یا نان و نمکی، با محمود تفضیلی، با صادق چوبک، با بشاداد و یکی دو تن دیگر، اما اگر نام‌ها را خطاب به شما می‌نویسم به این علت است که گذشته از همه دوستی‌های مرسوم، با شما حتی حق آب و گل هم پیدا کرده‌ام. می‌دانید که به خاطر شما و برای دفاع از شعر شما».

■ **شما جوانان مردم را به مسکو خوانده‌اید!**

نویسنده نامه در بخش دوم نگاشته خویش تلاش کرده است که مفهوم واقعی برگزاری فستیوال بخارست و نیز دعوت بدان را به مخاطب خویش متذکر شود، هر چند بر این باور است که مخاطب و کسانی چون او از این حقیقت بی‌خبر نمانده‌اند: «در این حرفی نیست که مؤمنین به این مذهب جدید نیز حجتی و اعرافی دارند چون کمبه‌ای دارند. هر مذهبی برای خود سنتی دارد. اما با همه

کوششی که شما امضاکنندگان این ورقه‌ها چه در این خراب شده و چه در هر خراب شده دیگر به کار می‌برید تا این کعبه جدید را از صورت جمود و تحجر خود خارج سازید و تحرکی به آن بدهید تا اینکه مراسم این حج جدید سالی در بلغراد(که حالا دیگر برای مؤمنین به این کعبه جدید حکم بتخانه را دارد) و سالی در برلن و سال دیگر در بخارست و سال بعد در جای‌دیگر برپا شود. با همه اینها کعبه این مذهب جدید نیز یکی است و چه شما و چه دیگر امضاکنندگان همه می‌دانید که این کعبه کجاست. شما همه با این دعوتی که کرده‌اید جوانان مردم را به مسکو خوانده‌اید. آیا چنین نیست؟ این را از هر بجه‌ای که بپرسید می‌داند. اما همانطور که اجتماع هر ساله و اجباری مسلمانان در کعبه نتوانست تمرکز لازم را برای ادامه خلافت امیه و عباس بر ایران و هند و روم فراهم کند و ملل عالم را در بند خود کامگی «حجاج» نگاهدارد، و حکام عرب با همه فشاری که می‌آوردند نتوانستند با استفاده از این فریضه رسمی اسلام آنطور که می‌خواستند پایه حکومت طرد و تکفیر خود را مستقر سازند، مراسم این عرفات جدید نیز موفق نخواهد شد تمرکز و وحدت لازم را برای حفظ سلطه ملیت روس بر دهقانان مجار و جوانان بخارست ایجاد کند.

گذشته از اینکه در دنیای اسلام لازم بود دو قرن بگذرد و خود کامگی بنی‌امیه و بنی‌عباس جان مردم را به لب برساند تا دسته‌ای از (فرامطه) برخیزند و به عنوان اعتراض به سلطه اعراب سنگ کعبه را از جا بکنند و تا بحیرن در بدر بگردانند - اینجا هنوز اشک پیرزنانی که بر مزار لنین می‌گریستند خشک نشده بود که زنجیر زندان‌ها به صدا درآمد و صدای خشک‌تک گلوله‌ها در شب‌های تاریک از ته دخمه‌هایی که هم قتلگاه بود و هم خویگاه ابدی بر خراست و اصلاً چرا راه دوری برویم.

■ **آقای نیما! شما جوانان را به عاقبت شوم ۱۸ میلیون انسان فرامی‌خوانید!**

دوست پیر شده‌ام آقای نیما! شما همه کسانی که به چنین دعوتی برخاسته‌اید بدانید که جوانان را به شادی‌ها و جوانی‌ها و سبکسری‌های یک فستیوال دعوت نمی‌کنید. جوانان را و مردم عالم را به آن عاقبت شوم و وحشت‌باری می‌خوانید که در زندان‌های سبیری دامنگیر ۱۸ میلیون آدمی است. به عاقبت شوم پزشکان روس می‌خوانید که معلوم نشد چرا جلب و تعقیب شدند و چرا از آذاشن ساختند. آیا داستان محاکمه «سلانسکی» و نمکارانش را به یاد دارید؟ یا محاکمه «راچیک» و «مین تسن تی»؟ یا شاید در این موارد به فراموشکاری پیرانه خویش پناه می‌برید و دامن در می‌چینید و به این عذر که کار شاعری شما دور از فجایع سیاست است، دل خود را راحت می‌کنید.»

■ **شما را به خاطر گمراه کردن جوانان سرزمین اجدادی خودم گناهکار می‌دانم!**

جلال در ادامه نامه سرزنش‌آمیز خویش، تنها به رومانی از ماهیت فستیوال‌هایی از نوع بخارست بسنده نمی‌کند که به صدور حکم برای کسانی که جوانان و مردم کشور را به سوی چنین مجامعی سوق می‌دهند نیز می‌پردازد: «من همه شما را نه تنها به خاطر گمراه کردن جوانان سرزمین اجدادی خودم گناهکار می‌دانم و در اعانتی که به این ظلم می‌کنید - و ندانسته می‌کشید به این فریبی که کوس رسوایی‌اش را از سر ویرانه‌های جنگ سه ساله کره گرفته تا پشت دیوارهای چین و بر فراز مقابر دسته جمعی جنگل «کاتین» زده‌اند، دوامی دروغین بدهید، من تنها شما را از این نظر مقرر می‌دانم - از این گذشته شما چه بخواهید و چه نخواهید با این امضای خویش اجرای احکام همه جیس‌ها، تبعیدها، زجرها، قتل‌ها و طرد و تکفیرهای این مذهب جدید را تأیید کرده‌اید. شادی‌ها، ولنگاری‌ها و شاد هرزگی‌هایی که در ایام فستیوال جمعی از جوانان را به خود مشغول خواهد داشت سرپوشی است بر آنچه در زیر این دود و دمه است. سرپوشی است بر آنچه «کاسترو و دلگادو» و «آندره» «زید» و «آستفن» «اسپندر» از درون انبان خبر داده‌اند، باید صدای قهقهه‌ه دسته‌جمعی بی‌خبرانی از گوش‌هایم برخیزد تا ضجه اسرران و بندیان بگوش‌ها نرسد.»

■ **تکند شما را مآخوذ به حیا کرده باشند؟**

ریشه‌یابی سرزدن چنین رفتارهایی از روشنفکران این مرزوبوم، از دیگر فرازهای نامه انتقادی آل‌احمد است. این بخش نشان می‌دهد که او صرفاً خروش‌آور و سرزنشگر نیست و به پدیده‌هایی از این دست، نگاهنی طبیعی دارد: «از این نترسید که در دوران حیات قدرتان را نشاناختند و در قبال شرع‌تان توطئه سکوت کردند و وحشت نداشته باشید از اینکه خیلی دیر کرده است آنچه باید باید تا در پی این ترس و وحشت کودکانه دست در چنین خس و

جوان

روزنامه جوان | شماره ۵۱۳۷

خاشاکی بزنید و حتی آنان را که به دفاع از شما برخاسته‌اند مجبور به سکوت کنید. شاید گمان کرده‌اید که شعر شما سسندی است محدود به مدتی که اگر آن مدت سپری شد سندا از اعتبار ساقط می‌شود. هان؟ از این نترسید که گرد زمانه اثر شما را از چشم جاهلان و بی‌خبران بشویند. گوهر شناسان دست‌کم اینقدر مهارت دارند که این گرد و غبار را بزدایند.

تکند شما را مآخوذ به حیا کرده باشند و مجال را به شما تنگ کرده باشند و از بس آمده و رفته باشند خسته‌تان کرده باشند؟ یادتان هست که به کرات از مزاحمت «شعراي خلق» برایم درددل کرده‌اید که چنین و چنان می‌کنند و ول کن نیستند و هی می‌آیند و می‌روند و اصلاح کار از بیخ پیوهود خود را از شما می‌خواهند؟ یادتان هست؟ شاید در این مورد هم از همان نقطه ضعف شما استفاده کرده باشند که بارها در حضورتان گفته‌ام؟ از حجب شما و از شرم حضور شما؟ هان؟ یا شاید باز بوی قدرت شنیده‌اید؟ چون این روزها خیلی‌ها این بوی اشتها آور را شنیده‌اند. تکند اینطور باشد؟ ولی متأسفانه باید بدانید که زمان رجزخوانی‌ها گذشته و حتی در چنین زمینه‌ی جدایی را فراهم می‌سازند یا شاید مثل خیلی دیگر از روشنفکران و استادان دانشگاه هنوز حساب پنهانی مرزهای به این بزرگی را می‌کنید؟ ولی لابد یادتان هست که همین شما وقتی دشمن در خانه بود و هر دم به انتظار بودید که در خانه‌تان را بزنند «وای بر من» را گفته‌اید. آیا پیری حتی آن رشادت را هم از شما گرفته است که گردن خود را از زیر این شمشیر آویخته قضا مانند به کناری بکشید و این هراس را در دل خود آب کنید؟ و چرا این کار را در شعر نمی‌کنید؟ شاید که به اعتبار امضای دیگران امضایی کرده باشید؟ مثل آقای بامشاد که این عذر را می‌آورد ولی می‌دانید که از دیگران هم به اعتبار نام شما امضا گرفته‌اند؟ آن مؤمنین از اینگونه معامله‌ها از هیچ دستی نمی‌دهند. می‌دانید که چه خوب تیشه یک دمه‌اند. شما که آنها را می‌شناسید، و با همه آن شناسایی‌ها تعجب است که چنین کاری کرده‌اید.»

■ **شما در آنجا تمرین «پرداختن» می‌کنید...**

و سرانجام نویسنده نامه در واپسین فراز از نگاشته خویش، آب پاکی را بر دستان مخاطب خود می‌ریزد. او پیش‌بینی می‌کند که اینگونه

د

آل احمد این نامه را در زمانی نگاشته است که «چپ» قدرت مسلط و مطلوب بسیاری از چهره‌های موجه در شرق و غرب عالم بود. این مسلک در پی آن بود که هرازگاهی به بهانه‌های گوناگون از جمله برگزاری اینگونه فستیوال‌ها، به روشنفکران و اندیشه‌ورزان مؤثر کشورها، در باغ سبز نشان دهد. جلال در این نگاشته بر دوست عزیزش عتاب آورده است که چرا نام و وجهه خویش را در وجه‌المصالحه ابرقدرتی کرده که در پس ظاهری فریبا، کارنامه مستبدانه خویش را پنهان ساخته است؟

زینت المجالس شدن‌ها، نه بهره مادی برای شما خواهد داشت و نه بهره معنوی و شرکت‌کنندگان در این فستیوال‌ها، هیچگاه بستانکار نخواهند شد: «دوست پیر شده‌ام آقای نیما! شما همه کسانی که دیگران را به شرکت در فستیوال دعوت می‌کنید یا در آن شرکت می‌جوید! یا می‌دانید که در آنجا تمرین چه می‌کنند؟ چه چیز را تمرین می‌کنند؟ شما همه را به آنجا می‌کشاند و هنرنمایی‌هایی درخور هر کدامتان از شما می‌طلبند.

لابد می‌دانید که بیکاره‌ها و بی‌بام و نشان‌ها را در آن محفل راهی نیست. یکی سرودی می‌خواند - دیگری رقصی می‌داند- دیگری ترجمه‌ای از دیگری شعری سروده - آن دیگری مدیحه‌ای گفته و آن دیگری هدایایی از طرف فلان و فلان سازمان برده و همه اینها را در آنجا به حساب مخصوصی می‌گذارند که هیچ کدام شما هرگز از آن بستانکار نخواهید شد، در آنجا تمرین دادن می‌کنید.

هرچه را دارید باید «پیردازید» باید بدهید و هیچ چیز در مقابل نرسندتان و تازه که چه؟ که نشان داده باشید تشکیلات دموکراتیک! مملکت شما

آماده است در روز مبادا همانطور که شما را به صف کشیده و به بخارست برده مملکتی را به صف بکشاند و به جای دیگر ببرد. می‌فهمید؟ شما همه در فستیوال بخارست هرچه را که دارید باید به حساب تشکیلات دموکراتیک(!) مملکت خود بپردازید. فراموش نکنید که شما در آنجا چیزی به حساب ملت ایران از شما نمی‌پذیرند. یعنی نفهم‌ترین آنها هم می‌دانند که حساب شما از حساب ملت جداست. اینها همه را به خاطر بسپارید و به خوشی و سلامت به این سفر بروید.»